

و سکون برای عمل یعنی سبب اولی ناست و آنرا بر مایه ای و بر بندگی سبب گویند لیکن چون که از تحقیق جدید ثابت شده که سبب این
قسم بدون زهر نباتی در جلد است لهذا اولی آنست که آنرا در بیان پاراسیتی سالی که محل را که امر اضعی است که از زهر نباتی پیدا
میشوند نوشته شود ان شاء الله العالی العظیم اول آن که سهل العلاج است قبل از تمایز و دیگر یاد الله سبب که نشاندن من بعد
سرو جلد بدن را از آب نیکرم بپوشند و کدام روغن شیرین بر جلد طلا سازند در قسم ثانوی آن که عمل العلاج است هم بعد از آن
سبب افتشالی از آب نیکرم مفید است من بعد مرهم سیاه نند در رنگ که آنرا انگلیزیم یا شیرین از دم تا شراس گویند بر آن
طلا سازند ایضا که انگلیزیم یا شیرین از دم ایونی پاکور استخوان مرهمی است که از سفوف که بلاتاقات رسکپور یا ایونی پاپا
شود ساخته میشود و ضماد مفید است ایضا که کلیسین چهار صفت و کار و کاک است یک صفت با کلا به قسم علی که پشت حصه
پاشد حکم کرده طلا سازند و هر گاه از کدام قوییز و علاج دفع نشود آرنسک و مرکبات آن نوشته اند و چون که در علاج
این قسم اهتمام داده شده لهذا انهم شباهت بعضی از اکران کالین ثابت شده در سیری نافع نوشته میشود و صفت
پارچه نازک صاف تا بر روغن شیرین تر کرده بر عضو علیل بناوه بر بندند و همیشه تبدیل نمایند لیکن که در ام وقت
از بناون روغن عضود اخالی ندارد هتکاکت که در قسم سوم آن انگلیز او از کبکس الف و سکون پای ثنایه تخمائی و
کان و کسرنای مشکه و سکون پای ثنایه تخمائی و ضم الف و سکون و او و کسرنای مجر اول سکون ثانی این نظر کرد
ماخوذ است از انکیش که نیمی سمک است و مراد از ان لوز است که جلد بدن انسان مثل جلد ماهی با قلسه استیگود
و این مرض بجهت بالای جلد است که آنرا اپی دمس نامند و درین علت سیل طبقه جلد که کور سخت و غلیظ و خشک و سیاه
یا خاکسری رنگ میگردد و بسبب آن طبقه مذکور جا بجا شق شده بر صورت قلسه ماهی میگردد گاهی صغیر القصد و گاهی
کبیر القصد و درین مرض کدام خون بلاکت پاره و پاره نبود و کاک خارش و حرارت موضع جلد و سوزنی هم نباشد
و هر گاه بسبب پوست و تمدد جلد مرخص آنرا میخارد و وقت خاریدن قلسه های مذکور مثل بیوسه از جلد ساقا میشود و درین
مرض بر وجه کتر دیده میشود و بر ساعد و بازو و بر دستها همچنین بر فرقین و ساقین و پاها زیاده میباشد و برگردن هم گاهی شود
السبب این مرض از انفرغانان میشود که زیر طبقه اصلی جلد مستعدین این مرض تخم کم پیدا میشود و هم غده مولد تخم بسبب
تکثرت و از تخم که از خود سبب کم میدهد و از آن سبب این طبقه خشک پیدا میشود و اینست از جلد فاقد کرد و هم آنچه جلد بدن را خشک
سازد مثل برید شدیدی خارجی فصلی و هوای مایس همین برعدوث آن میشود و العالی ج برگاه مرض بسبب انفرغانان باشد
تعییرش نیست که تطیب جلد نمایند با نیکه کدام روغن شیرین بر جلد مالند و اگر روغن پای چاه پاره و شام مالند
زیاده نماند و هر گاه مرض خیف برود از تخم و انشقاق در جلد نباشد درین وقت روغن سرف سفید که زیاده نماند و روغن
آن بسبب حدت قدری خولت ماهم بسوی جلد جذب میکنند و اگر کدام چیز که بسبب حدت خود بر جلد قدری ازین پدید
مثل روغن جلاب استلاطین که تا بهشت قطره آن در تخم آنرا روغن شیرین حکم کرده بر جلد مالش کنند انقض خواهد بود لیکن خیال

قسم سوم انگلیزیم

احتیاط این امر ضروریست که حدت آن بجدی نرسد که بر جلد بثور پیدا کند بلکه کمی تیره باشد که اذ آن قندی گرمی پیدا شود و محل
 آن بدین بدن از آب گرم و شیر بز یا شیر گاوی که کمی تغییر و تنوع است آب باشد و مرتب نموده بپزد و روغن بر جلد مالند و بعد از آن کمی سرکه
 و لاگ بر جلد مالند و در غذای این مریض هر قدر که روغن و چربی هضم شود بخورد آنرا و نوشانی این روغن بجز آبهای همراه شیر
 بسیار مفید است زیرا که روغن و تخم را زیر جلد جمع میسازد فصل هضم در چوب کبویلی انضمام فاری و سکون و او روغن باغی و
 و سکون رای سوله و کسکاف و ضم یای ثناته تحتانی و سکون و او و کسکرام و سکون یای ثناته تحتانی لفظ لائن است بمعنی
 عقد و فرود یعنی سختی و چپک که مثل فته خورد در اصل جلد واقع شود و آن بر دو قسم است گوشت و پوست که گوشت انضمام لام و
 سکون و او روغن بای فاری و سکون سین مصله یعنی اگرگ است و تسمیه مرض باین اهم بنا بر آنست که چنانکه اگرگ اصل علم است
 و همچنین این مرض هم علم عسورا بخورد و از آن آکل در لحم و جابج از تخم پیدا میشود لهذا آنرا بنام حیوان خوردنده لحم موسوم
 ساخته درین مرض غریب غیر طبیعی مثل فایرن ناقص منضم از خون در اصل جلد که در دست میریزد و از آن جلد مذکور غلیظ
 و دیربگردد و در غلظ آن خشونت یعنی اختلاف در ارتفاع و انخاض بر صورت تو با پیدا میگرد و در این مرض اکثر بزرگ
 دیده میشود و خصوصاً بر پاره یعنی دکاهی بر رخسار و گاهی بالای لب و گاهی بالای جفن هم میشود و آن بر سه قسم است در
 قسم اول آن سرخی مثل سرخی ایری شایع میباشد لهذا آنرا گوشت ایری شایع گوشت یعنی گوشت که مشابه بایری نیاست میان
 و درین قسم چوب کل یعنی بتره و عقده صنیر المقدار میباشد و قسم دوم آنرا گوشت کان انکیسی گوشت یعنی گوشت و سکون الف
 یعنی کسراف و سکون یای ثناته تحتانی و کاف و کسکرام و سکون یای ثناته تحتانی و کسکرام یعنی گوشت و سکون نون و سکون
 کان یعنی گوشت که در آن زخم در گوشت نمیشود و در این مورد قسم رادت کم بود و قسم سوم آنرا گوشت ایری شایع نامند و در این
 قسم بشره بسیار سخت بود و آخر در آن زخم نمیشود و آن زخم در فته و سطح و فایر میگرد و تا اینکه بجدی میرسد که مشابه میشود و نیم
 گزیده اگرگ و همین مشابهت به لولیس نام کرده شده و در این قسم چوب احت کبویلی میشود خوردنده لحم بود که اکثر گوشت پرورنی
 چنان خورد که تا استخوان نبوی میرسد و از آن استخوان نبوی نمایان میشود و گاهی تا لحم شفته بخورد و تا آنکه میرسد و بسبب آن بین
 معدوم و ناقص میشود و از آن قبح منظر پیدا گردد و چنان معلوم میشود که گوپار یعنی مخلوط الف است و گاهی گوشت رخسار
 هم بخورد که از آن استخوان فکب اعلی دیده میشود و چونکه درین قسم گوشت جلد فانی میشود لهذا گاهی آنرا سرطان جلد میانند
 لیکن فی الواقع آن سرطان نسبت زیر که در آن سیل سرطان یافته نمیشود و در قسم اول و ثانی آن بعد صحت چنان اثر باقی
 میماند که گویا آنجا داغ نهاده باشند زیرا که از زخم چوب کل در موضع مرض از زخم آن چنان نقصان جلد میرسد که در پانالی
 شدن میرسد و رقیق و تنک میگردد چنانکه از داغ نهادن میشود در قسم ثالث آن هرگاه مواد در عروق صغار جذب شد صحت
 حاصل شود و داغ مذکور نسبت تمسیر لولیس زیاد و شدید میباشد و چنان معلوم میشود که گوپا از اینجا اصل جلد صنایع و غا
 شده و بجای آن جلد جدیدی که بسیار رقیق و درخشنده بود در دیده است السبب سبب حقیقی آن تا حال ظاهر نشده و لیکن تحقیق

ضمیمه در بزرگی و کوچک بودن
 علم و ال کلامین

این قدر معلوم است که در حالت بودن خاریر و آشک این مرض زیاد پیدا میشود و هم در عورات به نسبت رجال زیاد پیدا
 میشود و در سن جوانی از بست سال تا چهل سال عمر زیاد و در سنین کم و در اطفال کمتر دیده میشود و قسمی از زخم آشک است
 که در پاره بینی می افتد و آنهم گوشت بینی را بخورد و بسبب آن باین مرض مشابه میشود لیکن فرق بنیاست که درین مرض چوبر کل
 یعنی دانه های خرد پیدا شده زخم حادث میشود و در زخم آشک چوبر کل یعنی بخور طوری پیدا نمیشود و فرق دیگر آنست که اگر لیس حقیقی
 بوده باشد همراه آن کدام فساد و علامت آشک موجود نمیشود و اگر از ماده آشک این مرض و زخم درین پیدا شده باشد
 علامات سفلس سنگداری یا ترشری ضرور موجود خواهد بود و بالعلاج اول علاج عام آن آنست که آنچه ادویه که مقوی خوردنی
 مثل کنین و هم الفار و لاکر آرستک و شکر اسپیل و دیگر مرکبات آهن و پارسش کیمیکل فوژ و بانئی پوزما سفست افلامم و سرخی بود
 بنوشانند و هرگاه گمان بودن ماده آشک بود و نودون سلوشن یا شاس ایوژ است که همراه فتوح با مطبوخ محبت بنوشانند و
 روغن جگرهای در جمله اقسام این مرض نافع است و همچنین از تبدیل سکن و بلد با جمل از تبدیل زیاد درین مرض نافع است
 میشود و در بعضی را از غذیه سبزه مثل لحم چتر در بست و چهار ساعت دوسه بار خورانش و نوشانیدن شیر تازه صبح و شام درین
 مرض ضرورت و در قسیم اول و لیس که در آنها زخم نیباشد اول این خنقی مثل لاکر بانئی اسپیش بر محل سرخی جلد طلا سازند
 و لیس هر دو قسم نافع است یا شکر ایوژین طلا سازند یا در گرین اصل ایوژین در یک اونس گلپسین حل کرده بر محل مرض
 طلا سازند یا فوژ سلوشن یعنی لاکر آرستک لیس از قلم مو یک بر بشورد و سرخی جلد طلا سازند و هر دو در آن متدیه طلا سازند تا
 زیاد و صبح گردد پس اگر از استعمال این ادویه مرض نفع نشود علاج هر دو قسیم اولین موافق علاج قسم ثالث نماید و قانون
 علاج قسم ثالث اینست که بعد علاج عام آنچه صلاحیت در آن در جلد پیدا میشود بر آن از نهادن ادویه منفسح و
 مولد جراحت جلد و لحم آمده کرده زخم پیدا کنند تا آنچه ماده مفسد در جلد است خارج شود لیکن چه چندان زیاد ادویه
 مذکور را با استعمال نوازند که زخم عظیم پیدا شود و بسبب آن اصل جلد و لحم هم زخمی شوند بلکه بقدر ضرورت دوائی کاوی
 و میت لحم بر آن نهند و این ادویه مثل نائیکر لیس خالص است که آنرا از قلم زجاجی گرد مسابست مذکوره طلا میکنند ایضا
 ایست نظیر سیک با ایست ارج از ماست و آن بهاب محلول نائیکر ایست و از آنهم زخم پیدا میشود ایضا اگر و یک ایست سلوشن
 است که در آن یکدرام کرومک ایست و چهار درام آب ساده مزوج کرده از قلم زجاجی یا از قلم مو یک بر محل مقصود طلا
 میکنند و ایضا لکورا ایست آن رنگ و سیدر گندم هر دو را با لیس صفت گرفته در آب ساده حل کرده بر محل صلاحیت و هر دو در آن
 زیاد و ضاد میسازند ایضا رنگ نراس کیمه و مغز نان ذبل و ویاسه حصه گرفته با آب ساده آمیخته بطور ضاد درست کرده
 محل صلاحیت و هر دو در آن ضاد سازند لیکن اگر مرض در جای قلیل و صغیر المقدار بود این ادویه را بر مجموع بخورد و در
 ضاد کرده زخم کوچک پیدا کنند و اگر مرض در جای وسیع و کبیر المقدار بود اول درین وقت دوائی ضاد و تفریح جلد و
 ضاد سازند تا زخم گرد آن پیدا شده مرض از او بماند من بعد بر مجموع آن تند تا زخم کبیر و نفعه حادث نشود و الا در

اوقیت زیاد خواهد شد و بعد مادام که زخم و جگر در این دروس نماید و دیگر ادویه مولد و جراثیم است از بالای جلد پارچه صاف از
 آب گرم تر کرده یا ضماد از ادویه منضمه درست کرده بر زخم نهند تا بسبب آن ماده منفسد از جهای خود جاری شده خارج
 گردد و بعد در روزان بعد از آن زخم بپیند که بعد خارج شدن لحم و جلد مرده و جاری و سایر نخل شدن ماده منفسد بر من و صلاست
 آن باقی است یا طرف مشرق اگر قدری سلامت باقی باشد که از آن باز جوی نداشتند او را در من باشد از ادویه جلد بر آن نهند
 تا ماده منفسد بخوبی متعاقب شود و اگر زخم صاف باقی باشد برای انداختن زخم و سپید کردن سبب و طبقه بالای جلد جهت انداختن تک
 سفاس رو گرین در یک اونس آب تنگ کرده یا کاسک نقره از قنق گرین ماده گرین در یک اونس آب صاف مخلوط بر آن
 طلا سازند ایضا که آب کاسک نقره دو درم کانی که آن زخم قسمی از آن است چهار درم گلپسین دو اونس
 همراه گلاب قسمی که شش اونس بود خوب مخلوطه بار چهارم بر آن تر کرده بر زخم گذارند قسم دوم آن مونس گم است
 بیم سکون او و فتح لام سکون چنین فتح کانی سکون هم لغظ لاشن یعنی عقده این است که برود بخی پیدا میشود و چون این قسم
 مرص هم عقده این است لهذا این هم موسوم شد و این هم برود و قسم است یکی از آن بر جلد مثل شراب غیر طویل که اصل آن آب یک
 درم کن مدور بود مثل تالیل با برمی آید در آن قطعه عشای فاندوار میباید و این قسم مرص خفیف است و دوم از آن هر وقت
 جنب میباید و اندرون آن غده سولد شخم بود که آن بسبب پیاپی جمع شدن شخم زانکه به المقدار میشود و بر سر این قسم ثانی
 مجری شخم دیده میشود و گاهی از آن طوبت سفید مثل شراب سیر رقیق با جلد متغیر از حال شحمت خارج هم میشود البسب
 سبب قسم اول بخوبی معلوم نیست اما در من پیری این قسم پیدا میشود اما قسم ثانی پس آن اکثر اوقات متعده دیده شده چه
 اکثر بر ریشار اطفال شیر خوار پیدا میشود و سوزنک بر پستان مرص آن هم پیدا میگردد و از آن ظاهر میشود که این قسم هم از جلد
 امر امنی است که از یکی دیگری میسرند اما قسم اول از ادویت اگر بری مونس گم سبب کانی مونس گم خالص نامند و قسم
 ثانی آنرا سولس گم کانی یعنی او زخم میگویند و این قسم مرص کم دیده میشود و علاج در قسم سبب کانی آن اگر بی عقده غلیظ بود
 اول اصل آنرا از ششم چند روز محکم بسته از معراض ببرد و اگر اصل با یک بود چون سبب کانی غده مذکور را از من آن
 با کار و بریزد و بعد آن اصل کاسک نقره کمال یکی و هالاک بر آن نهند تا بسوزد و باز محو کنند و در قسم ثانی آن هم کانی
 در من آن انداخته شخم را از آن غیر اتمل بیرون آرند و اگر بسبب غلظت غده شخم از اثر غیر نیاید از شتر با یک قدری
 در آن آنرا وسیع کرده شخم مجتمع را از آن بر آرند و بعد اخراج شخم اصل قلم کاسک نقره را بر یک کرده در غده مذکور انداخته
 تا از حدت آن در غده مذکور قدری و درم پیدا شده غده مذکور سرد و خود و باز مرص نمودند و کانی فصل
 هشتم در کانی یعنی بیفتیم سکون البت و کس کاف و ختم یای ثناء تتانی و سکون و او و کس لام و سکون یای ثناء
 تتانی یعنی متبدل شدن لون جلد است در جای خاص که آنرا داغ گویند و آنهم پیشتر قسم اول آن را بیس
 کس کاف و سکون یای ثناء تتانی و کس لام و سکون یای ثناء تتانی یعنی در جای خاص که آنرا داغ گویند و آنهم پیشتر قسم اول آن را بیس

این قسم در کانی
 یعنی بیفتیم سکون
 البت و کس کاف و ختم
 یای ثناء تتانی و سکون
 و او و کس لام و سکون
 یای ثناء تتانی

از آنجا که این بیماری مزمن و دراز مدت است و گاهی اوقات با نشانه‌های
 مرضی تقلب رنگ جلد از حالت صحت خود متغیر میشود باقی در دیگر حالات جلد بر صحت خود میباشد و این استخوان از
 حال صحت گاهی بسوی رنگ بادامی و گاهی بیرون مسدلی و گاهی قریب رنگ مسی پیدا شود و آنهم با اعتبار سبب محو برود
 قسمی است یکی آنکه از تاثیر حرارت شمس در راه دقتن در آفتاب گرم بر جلد جایگزین از لباس کثوف میماند مثل چهره و گردن و
 پیدا میشود و آنکه اول بطرف رانهای کوچک حادث میشود و من بعد در اغنای خود و کجا شده در غم بگیرد و در این در کسانیکه
 سفید پوست انداخته میشود و قسمی ثانی آن اینست که بر جلد در غیر مواضع کوهه مثل سینه و شکم و کمر و فخذین و ساقین همیشه از
 قسم اکثر عوارض را بسبب اذیت رحم خواهد وقت حمل یا وقت قریب در حوض یا بسبب اذیت دیگر حادث گردد و العلاج هر چند
 از اذیت حدت آفتاب میشود و فصل سرد اائل گوید و آنچه از اذیت رحم پیدا میشود بعد رفع اذیت آن بر طرف میگردد و لیکن اگر
 مریض اظهار کند پس آنچه از اذیت حدت آفتاب اقدر در آن سفید و پیغیه مرغ در حوض کعبه با التماس صفا باهم آمیخته طلا سازد
 نوع دیگر که یک اونس از روای سابق گرفته لاکر لیمو پالی استیسیست قطره در آن حل کرده بر داغ مذکور طلا سازد و اینها
 شیر و منو یا مایع معشرب اونس گرفته در آن با شیر ارج از مای کلوراید دو گرین حل کرده پاره پاره آن تر کرده بر داغ مذکور
 مانند یا بنبر پودر طلومین بر آن طلا سازد و اینها لاکر میور یا لاکر استیسیست و در آن آب ساده نهند اونس با هم آمیخته
 پاره پاره آن تر کرده با ظاهر نموده از آن جهان مانند که بعد غسل سد و بشویند و اینها را منقبض بکند که تریش باشد بر داغ مذکور نهند
 و از آن بشویند و آنچه عوارض تا از اذیت رحم میشود در آن اول مسهل خفیف دهند بعد آن ناستر میور یا لاکر استیسیست و لاکر
 پاره پاره یا بست قطره همراه لغوع جتسین نوشانیدن سفید است همچنین در او یک در آن با شیر ارج شریک است و در قسم
 اول نوشته شده بر داغ با طلا سازد و اینها لاکر میور یا لاکر استیسیست طلا سازد لیکن مداوم که اصل سبب آن اذیت
 رحم است رفع نمیشود مریض مرغ بگیرد و قسم دوم آن که لین نای گواست بفتح تلام و سکون بای نشانه نغماتی نون و فتح نای
 نشانه فوقانی هندی و سکون الف و کسری بای نشانه نغماتی و ضم کاف ظری و سکون واو و لغظ لارث است معنی آن دانای است
 که بصورت نصف دانه کرسته باشد و این قسم اکثر کسانی را که شعیه جلد و سرخ مو بار یک یا رنگ وی شان تهقر بود برود و در
 شان پیدا میشود و رنگ آن مائل بزردی یا صندلی با قدری زردی و سبزی میباشد و اکثر این را حوا خلقی بودند و
 مدت العمر میماند و گاهی بعد رسیدن بسن بلوغ دفع میشوند و فرق درین هر دو قسم آنست که آنچه از قسم اول بسبب
 حدت آفتاب پیدا میشود از اعلان فصل سرما خود دفع میگردد و بخلاف قسم ثانی لیکن قسم ثانی هم از راه دقتن در تابش
 آفتاب زیاد میشود و العلاج درین قسم از علاج کمتر ظاهر میشود لیکن آنچه بسبب حدت آفتاب زیاد شده باشد در این
 علاج قسم اول که از حدت آفتاب میشود نمایند و بعضی مجربین در علاجش فرموده اند که آب آهک دره عن کعبه بالتامس صفا
 فی یک اونس ازین دو دو سه قطره لاکر امیوتیای قوی حل کرده بر جلد طلا سازد تا قدری اذیت بر جلد پیدا شود و اینها

قسم دوم مریض نای گواست

بر یکسوی سها که صاف یکسایم و آنرا در پشت او نش کلاه سیم اول عکس کرده طلا کرده و آن مغزی است که در آن قسم سوم آن کوکوب با پنجم لام و سکون و او و ضم کان و سکون و او و فتح دال هندی و سکون رای سوزن فتح میم و سکون است بعضی سفید شدن جلد چون سپید اثل شدن رنگ اصلی آنست و درین مرض سهای تغییر لون دیگر کدام شکایت و اختلال از صحت در جلد پیدا شد و در بیان عربی آنرا بر من بگویند و این مرض اکثر سکه بلاه حاره را مثل ابل هند و ابل فریقه فارض میشود و اگر چه عروض آن بر تمام جلد بدن جائز است اما خاصه بر جلد و لب و بالاسه دستها و پاها و بر اعضای تناسل مکرر و نسوان ظاهر میشود و گاهی سفیدی بمقدار صغیر در شکل یافته میشود و گاهی بین بجز اعضا تا مقدار کثیر از جلد پدید آید و جای که کوکوب را یعنی سفیدی بر من بر جلد بود آنجا موها کم می رویند و آنچه رویند سفید رنگ بری آید السبب سبب آن بجزئی ظاهر نشده لیکن گاهی از ابتدا ای مکرر گاهی بعد سن جوانی شروع میشود این قدر ضرورت که از صنعت ریشته های سپیدی تنگ که در جلد اند عموما حدوث این مرض میشود زیرا که ریشته عصب مذکور از ضعیف شدن خود افاده قوت در جلد که سبب آن جلد رنگ اصلی پیدا میکند و سبب آن جلد از کپک کپک رنگ قاصر میشود پس رنگ اصلی جلد که سفید است دیده میشود یا از ضعیف شدن غشای عضو خاص که در اصل جلد است و کار خاص آن تولید لون جلد است و این غشا را بزبان انگریزی ریشته میگویند و هم گویند این مرض پدید می آید

العلاج هرگاه مرض مبتدی بود از علاج انتفاع نماید همیشه و چون مرض گردد عسله علاج است پس باید که درین مرض تقویت قوت نماید بنوشانیدن ادویه مقویه مثل کچور استیل و کنین سلفاس و روغن جگر ماهی و بهترین ادویه درین مرض سم الفارست و افضل طریق استعمالش آنست که فولر سلوشن یعنی لاکر آرسنک را حسب کتاب نوشانند و هم روغن برنج سوگری تازه قطره اکلا و طلا درین مرض نافع است و همچنین آنچه اذیت بر جلد پیدا میکند مثل خردل مسوق باب یا لاکر لیتی کمر بر جلد سفید طلا سازند و هم درین مرض بر محل سفید جلد صدمه و اذیت نرسانند

تجرباتی رسانیدن سفید است که تقویت جلد مینماید و اگر بر من صغیر المقدار بود لاکر آرسنک بر آن طلا سازند و هرگاه مرض بر اکثر جلد عام باشد مریض را زیر میز آب نشانیده آب سرد از میز آب بر بدنش رسانند و چون از علاج ظاهر حاصل نشود برای رفع قبح منظر ادویه طوطی جلد مثل جنات و شیطان بر جلد طلا سازند تا قدری زیر رنگ و او سفیدی پنهان شود و اگر در زنان قوم هندو بجای باشد که موافق رسم ایشان تلون جلد از نیل مذموم نباشد بعد غزله نرسانند مسوق در قهقهه های ابره پر کنند تا از آن برای دوام رنگ پیدا شود و قسم چهارم آن طلا نود ما است که سیم فتح لام و سکون الف و ضم نون و سکون و او یعنی قوی و شدید شدن رنگ جلد که سبب آن مائل سیاهی گردد و این چند کوکوب و زماست و آنرا بر من بر من اسود نامند و درین مرض هم بجز از یاد لون دیگر نقصان و تغییر در جلد از حال صحت یافته نمیشود السبب سبب آن گاهی بسبب خصوصیت صنف خاص بود مثل قوم حبش و گاهی از

و در جلد

و در جلد

تجلیل امور طبیعی و تغذیه بالوجوب بود چنانکه در حال حمل رنگ جلد زردی سیاه میگردد و گاهی بر رخسارهای جمالی داغ سیاه پیدا میشود و گاهی
 قریب سن بلوغ بر اعضای تناسلی گورو و ناسیای غالب میگردد و گاهی از اثر خاندان در لون جلد نمودن پایرها یا خاص
 سیاهی رنگ ظاهر میشود و هم بسبب تازت آفتاب گاهی بر جلد جانیکه از لباس کشون میماند سیاهی پیدا میشود و گاهی
 بسبب امراض بر جلد سیاهی غالب میشود چنانکه در امراض جگر و امراض کرده و امراض قلب و گاهی در سل هم در این سیاهی
 گاهی رنگ جلد بدن سیاهی مائل میشود و هم در مرض کلاه کرده یا در ضعف شوکر پگتس هم سیاهی بر رنگ جلد غالب
 میشود و سولر بینی آفتاب است و پگتس بینی ریشها است که با هم هیچ در هیچ شده بطور عقده مجتمع شده باشند و چون که پس
 سده ریشهای کثیره سپیدی خشک برای احاطت بهم سده بر این بیعت یافته شده اند از آنجا باین اهم موسوم ساخته
 چون در اینجا ضعف می آید و از آن هم سده ناقص میشود بسبب آن در رنگ جلد سواد پیدا میشود و گاهی بسبب خشکی
 گاهی بسبب مهاجرت کبک از دل نهادن جلد یا از نهادن ادویه آبله انگیز بر آن پیدا میشود و هم بعد به شدن دل سیاهی بر رنگ جلد
 غالب میشود و العلاج کدام علاج خاص برای آن نیست لیکن با دام که سبب تولد مرض لایق دفع باشد آنرا دور سازند و بر
 تبدیل لون جلد آنچدر علاج قسم اول و ثانی ادویه نوشته شده اند آنها را با استعمال آرزند و هرگاه بسبب ضعف سپیدی خشک باشد
 که در شوکر پگتس میباشد درین وقت بهتر از لاکر آرنگک دوائی دیگر مقوی عصب و تانخ باین مرض نیست چنانکه
 قسم پنجم نیوس است که سوزن و سکون یای نشانه استحتاقی و فتح داو و سکون سین مهله و آن بسبب جلد است که بسبب رنگ باشد
 و خلقی بود از آن نیوس پگتس نامند زیرا که پگتس است آن که نارنگک وقت فطرت بر جلد برین سیاهی بیشترند و گاهی
 گاهی قدری زردی هم در آن میباشد مثل لون قشیری و گاهی که اللون و گاهی از آن خار خرد و بقدر نقطه و گاهی کبیر المقدر هم
 باشد تا آنکه تانصت بهره بانصت دست را احاطه میکند لیکن احاطه آن بر این شرط بود که نقطه های کثیره آن بر عصبی تر
 قریب چنان بکثرت یافته میشود که گویا خال واحد و سیخ است و گاهی برابر جلد میباشد گاهی قدری از جلد بدن مرتفع بودند
 و این ارتفاع گاهی بعدی میرسد که مثل با سوریستی است میشود و درین وقت موها هم اندرون آن می رویند زیرا که ارتفاع
 آن نباشد که بسبب باده شدن مغز غده شعر و آنرا بلغت عرب خیالان نامند و اگر چه حدوث آن بر تمام جلد بدن ممکن است
 لیکن اکثر رخساره یا یا بر سینه یا بر شانه و پس پشت یافته میشود و البسبب آن بخوبی ظاهر نشده این قدر البته معلوم است
 که خلقی میباشد و العلاج اگر صورت قبح منظر بود و وضع المقدر باشد از امراض آنرا بسبب یا سبب یک چاس افیوز که دوائی
 حاد و آکل لحم و مولد جراحت است بر با سوزن مذکور مکرر نموده تا جرم آن فانی شود لیکن وقت نهادن دوائی مذکور بر سینه باید که گرن
 آن در پیکر روغن شیرین طلا سازند تا آنچه طوبات از محل با سوز جاری و سائل شوند بر جلد هر روز مکنند و الا بسبب کسین
 بودن آنها از اثر دوائی مذکور زخم دیگر در جلد پیدا خواهد شد زیرا که از خاصه چاس افیوز این است که چون باد نیست ملاقی
 میشود مابون میگردد و بعد آن از آن زخم پیدا میشود و فتک که قسم ششم آن بر سوز است بفتح هائی فارسی و سکون ای

بسیار

بسیار آن

و کسرهای موده قاری و غمهای غمناک و سکن و دوا و فتح رای همه و سکن الف و آن ما خود است از لغت کرکیک که هرگز است
 بعضی از غمناکی و تشویه مرض باین اسم بنا بر آنست که درین مرض هم آثار بزرگ از غمناکی در سرنج بر جلد بدن ظاهر میشوند
 و این ما طبیعت عرب نمیش گویند و حقیقت این مرض ظهور و اغمای سبب است بر جلد سبب یعنی خون از عروق شریک جلد
 و اغمای مذکوره گاهی بسیار خرد مثل نشان غر ز سوزن یا بقدر نشان که بدن یک یک بوزد و گاهی کبیر المقدار بقدر چهار آنست
 یا هفت آنست یا در پی میباشند و درین مرض همراه این آثار گچی و حرارت نمیباشند و همین علامت این مرض از دوا غمناک و آثار
 سرنج که در ما غمناک فیور بر جلد پیا میباشند عید میکنند السبب اصل سبب آن که روی نمون و سبب قریب ضعف جرم عروقی میباشد
 که از آن خون رقیق از عروق شریک که در اصل جلد اندر ریخته زیر طبقه بالای جلد جمع میگردد و وزنگ آن بطور واضح دیده میشود و از آن سبب
 سینه آن نه خزون اغذیه حیدیه مقوی بدم و خوردن اغذیه ناقصه با ضعف هضم است که از آن اغذیه حیدیه هم بخوبی هضم میشوند
 و از آن غمناکی حیدیه با غمناکی سرد و زیاد سردی و تری هم همین بان میشود زیرا که از انهم ضعف جلد پیدا میشود و الیضا
 زیاد و مشقت بدنی مانگی مانگی در کما کما هوایش محزون بود و بگشتن در هوای صاف و ترک ریاضت و اختیار سکن و دعوت
 و از کم غسل کردن که سبب آن در جلد کثافت و استحکام بهم رسد هم این مرض پیدا میشود و گاهی بسبب امراض اعضای
 باطنه مثل ورم طحال یا آمدن سفید بینه در بول یا مرض جگر و گاهی در زنف الدم بواسیری و گاهی در حالت فقر و در بلوغ
 و گاهی از خوردن بعضی روغن مثل ایتر لاج از کم کله را ایند یا پاشش ایوڈ ایند هم و گاهی بسبب سن شیخوخته هرگاه از آن
 جلد رقیق شود هم این مرض پیدا میشود چنانکه در فقرای پیر زیاد این مرض دیده میشود و علامات آن بطور قوی
 و نقصان افعال طبیعی که از قسم علامات عامه اند ضعف بدن عموما و مانگی و گاهی دوران سرد گاهی خفقان و اکثر در
 مفاصل و عضلات بدن مثل رو ما میزوم میشود و گاهی قبض شکم و گاهی اسهال میان دو گاهی از مینی خون جاری میگردد
 و گاهی بول الدم پیدا میشود و اکثر درین مرض بول کم می آید و چون این علامات پدید میشوند دوا غمناک بر جلد پیدا میشوند
 و در اول ظهور خود سرنج میباشند بعد آن سیاه من بعد در آن بنری پیا میشود و بعد مائل بزرگی گشته زایل میشوند
 چنانکه نشان آثار فرجه و سقوط است و بعد زوال دوا غمناکی اول باز دوا غمناکی دیگر پیدا میشوند و گاهی قبل زوال دوا غمناکی
 اول بگر دوا غمناک بر جلد بدن تازه پیدا میشوند و درین وقت دوا غمناکی مختلف الالوان یعنی سرنج و سیاه و سبز و زرد موجود
 میباشد زیرا که حدیث الظهور سرنج میباشد و آنچه بعد العمد از آن با شد سیاه بوند و آنچه از آن هم بعد العمد بوند سبز
 باشد و آنچه از آن هم بعد العمد باشد زرد بوند و چون درین مرض دوا غمناک طرفت و زایل میشود بپوسه از جلد ساقط نمیشود زیرا که
 سبب آن زیر جلد بود بالای جلد میباشد که بطور سیوسه از جلد ساقط گردد و العلاج اول با دوا که سبب معین و موقت مرض
 یافته شود آنرا دور سازند و در ابتدای مرض مسهل خفیف بزنند و بهترین مسهلات درین وقت سلفت آف سوڈا است
 سلیزک ایسڈ آلکوت بزنند یا سلفت آف یگتشیادوسه ڈرام همراه تلچر استیل ده یا پانزده قطره همراه آب

باید

دار چینی که چهار پنج اونس باشد بنوشانند من بعد چنگو اسفیل و قطره کنین سلفاس یک دو گرین همراه آب ساده یا آب
 پودینه بسز حکرده همراه روغن جگر ماهی بنوشانند درین مرض منزلی اسپند بنوشانیدن مفیدست و همچنین ادویه
 طبع مثل کواشیا و جنشین و بارک و کلیناسفوقا و نقوفا و مطبوخا بنوشانیدن نافع بود اگر از زیاده شقت بدنی ضعف پیدا شده باشد
 صین وقت فیری فاسفس یعنی آهن که با فاسفوس ساخته باشند مثل سرب فیری فاسفس همراه فاسفورک ایستد و الکوت با آب
 نقوح کواشیا یا کلینا بنوشانند و هرگاه ضعف چندان زیاده بود که حرکت بدنی دشوار باشد درین وقت لاکر آر شکست چهار
 قطره و چنگو اسفیل تا ده قطره هر دو را همراه نقوح کواشیا بنوشانند و هرگاه مرض از فساد جگر پیدا شده باشد با سیر میو یا کالی شترالون
 نایست قطره همراه آب ساده دوسه بار روزانه بنوشانند و هرگاه بسبب فساد کرده باشد درین وقت همراه ادویه مدره مثل
 بای نارتراس پناس و پناس ایستناس و پناس نتراس فیری نارتراس از پنج گرین تا ده گرین بنوشانند و هرگاه با این مرض
 نزف الدم هم باشد خواهم اناسیا یا از دهن یا از بینی درین وقت همراه اسپریت ناسرک در مقدار قلیل لرز و غن تار مینشاند
 از پنج قطره تا ده قطره آینه بعد یک یک ساعت بنوشانند و اگر ازین بند نشود این دو بنوشانند صفت گالک ایستد و گرین
 سلغورک ایستد و الکوت با زوده قطره همراه آب دار چینی که از یک نیم اونس تا دو اونس باشد آینه بعد چهار ساعت موافق
 این مقدار بنوشانند و از اغذیه آنچه مقوی و مولد دم باشد مثل لحم و شیر بنوشانند و تره بای تازه موافق فصل و همچنین میوه با
 فصلی خوراندند و آب لیموی کاغذی و نقوح ترسندی بنوشانند تا تقویت دم کند و در هر ای صاف زیاده گردانند که آن گاه
 علاج تقویت و تصفیه خون است فتا کما فصل نهم در پاراسی سالی منع بای موحده فارسی و سکون الف
 و فتح رای مملد و سکون الف و کسرین مملد و نای فوقانی هندی و سکون بای شانه تخمائی و فتح سیریلج و سکون الف
 و کسر بای شانه تخمائی و این لفظ جمع است که واحد آن پاراسی کس است و معنی آن هفت خورست بشل نند ما و مصاحبین
 و خوش آمد بان امر که بدون ریاضت و محنت مال ایشان را بخورند و مراد ازان در اینجا اقسام امراض اند که بسبب داخل
 شدن حیوان یا تخم نبات در بدن انسان و از غذا گرفتن آنها از بدن ایشان بسبب اذیت خاص که از دخول آنها
 آنها در بدن پیدا میشود و عادت نشوند و تسمیه جنس این امراض باین اسم تسمیه المسبب با هم السبب است زیرا که تسمیه التواتر
 پاراسی سالی حیوان است یا تخم نبات که در بدن انسان داخل شده از بدن غذای خود گرفته زیاده میشود و قائم بماند
 و آن سبب مرض است نه مرض چه امراض ازان پیدا میشوند و سبب اند قیاید و است که آنچه امراض باین اسباب
 پیدا میشوند همه از جنس امراض متعدیه میباشد که از یکی بد دیگری موثر میشوند و آن برنج قسم است اول اکثرش بدالف و
 سکون کاف و فتح رای مملد و سکون سین مملد و ان یعنی حیوان خرد است که در اکثر اجسام مثل خشب و گندم و غیره
 یافته میشوند و این اسم جنس است و اقسام آن بسیارند لیکن در بدن انسان چهار قسم از ان یافته میشوند دو قسم از ان غذا
 و بخش بقلم و بلداند و دو قسم از ان اکثر در انسان عموما دیده میشوند و ازین دو قسم یکی اکثرش اسکیاست و بیا نشو و
 در بعضی امراض

ادویه مدره

در پاراسی سالی

سکون کاف

کرده شده و قسم دوم آنرا اگرین کالکت بر لوزم یعنی حیوانی که در فقه کجی جلد انسان میماند و گاهی این را اذیت انگریزی
 ایشی آن لوزم هم گویند یعنی حیوانی که در شخم ماند و فی الواقع این حیوان خرد در ذات و جرم فقه موله شخم میماند بلکه آنچه
 شخم از جرم فقه خارج شده در مجری و اجزای فقه مذکور است میماند دران پیام می پذیرد و در همین انگلستان میگویند
 که در هر انسان هر وقت و در هر زمان این حیوان در جلد پدید میماند لیکن از آن اذیت نمیشود اما هرگاه کسی روی
 خود را بخوبی نشوید و از آن هر که در جلد پدید میماند از آن حیوان از حرکت آلود بودن جلد قوی میشود و
 اذیت میرساند پس از اذیت آن فله در شخمی پدید میآید و درین موقع خارش پیدا کرده
 و یک بر سر خود مذکور پیدا شود و هرگاه نمودن پدید آید از آن گشت غمگینند و بهت سفید رنگ که شخم است از آنها خارج
 میشود چون این رطوبت را از نوره بین پدید در این حیوان مکتوب پدید میآید و از آن اذیت میشود این حیوان نسبت به حیوانی که
 در جرم پدید میآید قدری لطیف بود و در یک آنچه سده و آن در آن است. اسباب سبب آن کثیر و عظیم قوی شدن
 حیوان مذکور بعد از این علاج عاجل است که سفوف کباب در جلد پدید میآید یا روشن باشد راج از شخمی که در
 بیان خلاصه از قسم دوم بی آنکه بیست یک ستری سوخته هاری سکون بای شانه تختانی و کسر اول جمله است
 سکون کاف وضو بای شانه تختانی و سکون وادو و فتح لام و سکون بین اینها و آن است لاشن است یعنی حیوانی خورد
 آذیت می خورد و در روز تمام آن اذیت در جلد پدید میآید مثل رفتار مثل و آنچه از این اذیت مریض پیدا شود
 از این هم جایز است مریض باشد که معنی است و شانه تختانی که اگر چه این حیوان ممکن باشد از گوشت خود هم اذیت
 رساند که آنچه اذیت اینجان نوشته میشود از رفتار آن هر جلد پدید میآید و در وقت گر یک آنچه از این اذیت حیوان
 پیدا میشود از تهرای شانه تختانی و سکون با و فتح رای جمله و سکون بای شانه تختانی و فتح
 الف و کسر ذای بحر اول و سکون ثانی نام از پیرانه فله مذکور از شانه تختانی در وقت شانه تختانی است ما خود بود و اگر چه
 هر دو اسم نام اذیت خاص اند که از حرکت رفتار حیوان پیدا میشود لیکن اسم ثانی بهتر است زیرا که اذیت مذکور خاصه از
 رفتار فعلی میشود و سبب هم سبب خاص افضل است بالبطه تهرای از معنی اذیت خاص که از رفتار فعلی پیدا میشود از ستره قلم پدید میآید
 قلم لاجفان تفصیل آن مذکور شده لیکن آنچه اذیت از پیش جلد بدن که در لباس انسان میماند و از جلد بدن
 غذای خود میگیرد آنرا بی دگی کولیس کار پیش نامند یعنی قلم بدن و هم گاهی این را کولیس و شخمی میگویند یعنی قلم جلد
 و آنچه قلم از روی سر پیدا شود آنرا بی دگی کولیس گاهی شخم یعنی اذیت قلم سر نامند و آنچه از اذیت قلم موی نامند پدید آید
 آنرا بی دگی کولیس یعنی اذیت قلم موی نامند زیرا که پدید میآید یعنی خانه است و این قسم قلم که در موی نامند پدید میآید
 در موی بخل موی شارب موی اجفان و ابرو هم پیدا میشود و این هر سه اقسام قلم معینه میدهند و بی تواریف
 شان چون پنج شش روز منقضی شود بچه از آن برآید و بچه آن در پنجاه روز کامل الخاق شده معینه میدهد

ماجرای تنگناهی و اغراضت کامرانی
 جلد دوم و چهارم از غامض غامض با سوم و چهارم از غامض
 اذیت انگریزی
 ایشی آن لوزم هم گویند
 شخم از جرم فقه خارج شده
 که در هر انسان هر وقت
 خود را بخوبی نشوید
 اذیت میرساند
 و یک بر سر خود مذکور
 میشود چون این رطوبت
 در جرم پدید میآید
 حیوان مذکور بعد از این
 بیان خلاصه از قسم
 سکون کاف وضو بای
 آذیت می خورد
 از این هم جایز است
 رساند که آنچه اذیت
 پیدا میشود
 الف و کسر ذای بحر
 هر دو اسم نام اذیت
 رفتار فعلی میشود
 قلم لاجفان تفصیل
 غذای خود میگیرد
 و آنچه قلم از روی
 آنرا بی دگی کولیس
 در موی بخل موی
 شان چون پنج شش

خارج

هم در جلد مانده و غذای خود گرفته کثیر شود آنگاه هم نینیا میگویند بسبب مشترک بودن سبب تشمیه در میان هر دو که آن بخت
خردی است و تشمیه مرض با این اهم بنا بر آن کرده شده که آنچه خشک نشیه در این مرض حادث میشود گاهی منشا به
سختی آنگس و گاهی مدهس اشکل میباشد و این تشمیه باعتبار سبب مرض است زیرا که سبب آن نینیا یعنی
تخم نباتی است که بر بدن مانده غذای خود گرفته کثیر شده از ذیت سپر ساند و این مرض اکثر بر جلد راس پیدا میشود و
شاید که بعضی موسوم به سفته باشد کیفیت حدوث آن این است که اول جای بر جلد راس جسم غیر طبیعی که خارج از جلد
و منازا است و در صورت اشکل بصورت خشک نشیه صغیر المقدار که اطراف آن بلند و اندرون آن پهناب شکل پیاله و
رنگ آن زرد مثل گنگ کبریت اصفر در وسط آن یکبال از موهای سر میباشد پیدا میشود و بعد و سه روز مقدار آن
قدری وسیع گردد و مثل آن جسم غیر طبیعی دیگر قریب آن پیدا میشود بر همین منوال این خشک نشیه با هر گاه در عدد از ده
تا پانزده با هم متصل پیدا میشوند درین وقت سبب تاثیر غمز که در استاره آنها فرقی آید و متغیر شده بر صورت
خاندای کسی مختلف الاشکال مربع محسوس میشوند و در ابتدا این اجسام بسیار خشک بودند و مو که در وسط آن میروید
بسیار خشک میباشد که بسبب خشکی خود ساقها میشود و این جسم غریب تا پنج شش در جلد میسازد که سبب آن پیدا شدن مو
منسوخ گردد و صورت دار اشکلب پیدا میشود و اول ذیت درین مرض کم بود لیکن هر گاه مرض زیاد شود و از آن
در اصل جلیم قدری اجتماع خون و درم پیدا میشود و از آن بر جلد راس گرمی و غارش محسوس میگردد و چون سبب
آن خاریده شود و بسبب آن جسم مذکور بشکند و منخر گردد قدری از آن خون و آب و ریم برمی آید و از خشک شدن جسم مذکور
در اطراف آن که بلند اند نشیه پیدا شده از راه نقبه مذکور قمل در آن داخل شده در محل از تعلق اطراف آن سکونت و از
بیضه پیدا کنند و از آن بچه با پیکشته جماعت کثیر گشته از ذیت میسازند و ایک خارش زیاد پیدا میشود و چون
جسم غریب قشری الجسد را از جلد جدا سازند و از خورده بین به بینند بر صورت مثلث که از جانب قاعده خود دور
و تند ویر آن بر شکل پیاله باشد و از جانب راس زاویه حاده بود که قریب شکل مخروطی میباشد برمی آید و از جانب راس
اندرون جلد در غده شمر میماند لیکن هر گاه از ذیت از آن زیاد پیدا میشود که سبب آن زیاد خاریده شود بسبب
تاثیر غمز داخل و اطلاق در صورت اصلی آن فرقی آید و چون مرض کثیر و شدید شود درین وقت بوی خاص از آن
پیدا میشود مشابه بوی بول یا بوی موش خردی آید السبب اصل سبب آن پیدا شدن جسم غریب که مثل تخم
نبات کوچک در جلد پیدا میشود است و آن از خورده بین محسوس میگردد و از این تخم گنهای دیگر پیدا شده از آن شاخها
مثل شاخهای نبات با هم متصل پیدا میشوند و درین مرض نفوس آنچه جسم غریب دور زرد رنگ بصورت خشک
پیدا میشود در آن این تخمها مملو میشوند و باید دانست که چنانکه گریح و طلب بر اکثر اجسام متولد میشود بسبب
تخم نباتی همچنین درین مرض هم تخم مذکور که موند طلب است در جلد بدن انسان پیدا میشود و نشاید که تخم مذکور از هوا

در جلد آمده باشد یا از شخصی به شخص دیگر بزرگه مس جلد متعدی شده باشد و بسبب همین برود که آنجا هم حرارت در طریقت و جایی باشد
و هم بسبب همین تولد آن چرک آلود با تندن جلد و مویهای سر و کم شانه و صاف کردن مویها میباشد و در اطفال این مرض
زیاده دیده میشود و گاهی بچولان هم عارض گردد و مجربین گفته اند که هر که استعداد خناری پیدا داشته باشد زیاد با این مرض
مبتلا میگردد و العلاج اول نهادن از ادویه ملینه مثل پودشس تخم کتان بر سر بسته بعد از آنکه گرم سر را بشوید تا جلد نرم
لین گردد و کمر این تدبیر بعمل آورده بعد مرم سلفر بر جلد راس بالند با در لوشن سلفید افلاکیم پارچه تکرر بر
جلد راس بنهند و در آنجا از تر ازین لوشن دارند صفت آب که یک کبریت مسخوق هر واحد دو واحد و او نسوس
گرفته در ظرف گلی همراه آب ساده که یک نیم آنجا باشد بچو شاند چون نصف لیتر از آتش خیزد آورد و بگذارد تا سرد
شود بعد سرد شدن صاف نموده در بوتل نگهدارند و وقت ضرورت با استعمال آرند و استعمال لوشن کلد بولک
هم درین مرض همین عنوان مفیدست و کمک لوشن با ایدراج از مای کلو را میزند همین دستور با استعمال آوردن
نافعست و از جمله ادویه درین مرض نافع تر استعمال کبریت است بهر نحو که ممکن باشد در استعمال آرند تا راه ایوژا پد سلفر
یا مرم سلفر با لوشن سلفید افلاکیم آنچه میسر شود آزار مومع مرم بنهند و این تدابیر را بعد حصول صحت ظاهری هم
در تنها بعمل آرند تا قلع نام شود و باز عود نکند و چون که درین مرض اگر ضعف از اذیت عارض شود و غیره در مریض پیدا میشود
لذا برای تقویت تنگ اسیتل در روغن جگرهای و کینین نوشانند و از آنقدر آنچه مقوی و مولدوم اند بچو راندن فتنان
قسم چهارم منگراست بکرم سکون نون و فتح های ثناته قوقانی هندی سکون الف و فتح نانت قاری درای
همه و سکون دانت و این لطف الاث است بمعنی قشور زرخ زیرا که مسموم یعنی استخوان فک افضل و اگر کما بمعنی قشور است
و این تسمیه مرض بحسب محل است زیرا که این خشک ریش با قشور اکثر بر محل زرخ پیدا میشوند و کسی آزارش می گویند
می نامند زیرا که سالی کون در لغت لاشن بمعنی انجیر است و چون که در این مرض آبله های کوچک مثل آنه انجیر پیدا میشوند و این
قدما از ابا اعتبار صورت و مشابهت بدان انجیرهای کوز موم سامنته در ثناتین آزارش میسای کوز مینامند و این
تسمیه باعتبار سبب است زیرا که سبب آن تخم باقی بود که در جلد داخل شده و در مریض آید و سالی کیم بر این منگرا
لیکن بسبب تطویل سخن که بیافاده است قلم انداز کرده شدند با جمله این مرم اکثر بر ذوق و گاهی بر محل شانه و کما سالی
رضار در محاسن و گاهی برابر و گاهی بر قفای راس حادث میشود و قبل چه بر شد آن اول قدرتی سرخی جلد پیدا میشود
من بعد در آن آبله کوچک مثل سر سوزان و گاهی بر مقدار انگشتی که بمعنی پشه در مریض پیدا میشود و چون بفرمیدند نو
آزاره بیند و هرگز یک شعر یافته میشود و گاهی ازین آبله های کوچک یکی دیگری متصل شده کیه القدر گردد و درین
منفر شده ریم ازان فارغ گشته بعد آن آب خون ازان ساکل میشود و چون این آب خشک میشود ازان
خشک ریش پیدا میگردد و بعد چندی خشک ریش اندک در ساقها گشته جلد از زیر آن نمایان گردد و من بعد آبله بزرگتر

در جلد آمده باشد یا از شخصی به شخص دیگر بزرگه مس جلد متعدی شده باشد و بسبب همین برود که آنجا هم حرارت در طریقت و جایی باشد

در جلد آمده باشد یا از شخصی به شخص دیگر بزرگه مس جلد متعدی شده باشد و بسبب همین برود که آنجا هم حرارت در طریقت و جایی باشد

پس جاست که شده باز منفر میگردد و بعد خروج ریح لاکرسان گوش جاری میشود و خشکیش از خشک شدن آب کور
 پیدا میشود و باز ساقط میگردد و همیشه بر همین منوال حدیث و سقوط خشکیش میشود تا اینکه از اذیت آن جایگزین در
 جلد سستی بوده قدری غلظتی آید و بسبب تولد ورم و ریم که بار بار گردد و شعر میشود منقاد آن ضعیف و مسترخ میگردد
 و از آن سبب موضع مرض از اذی صدمه هذب منتشر میشوند و بر می آیند و گاهی خود بخود ساقط میشوند و بعد آن
 باز پیدا میشوند و این وقتی است که از داخل شدن تخم نباتی مذکور غده شعر میرود و اگر بعد داخل شدن آن در جرم غده
 غده مذکور زنده ماند بعد افتادن مو با باز میرویند بالجمله چون موهای آنجا خود کشیده یا بعد سقوط آنها که خود ساقط
 شوند از چشم بینند جرم شعر قدری غلیظ و رنگ آن مائل سفیدی و بر تنخ آن جسم سفید سپینه دیده میشود لیکن
 هرگاه این جسم سفید را بذریعه خورده بین بینند معلوم میشود که جسم مذکور از دانه های سفید که مثل تخم نبات
 کوچک بود مرکب میباشد و این تخم نباتی را بزبان انگریزی مالی گویند و این تخم خورد که از خورده بین
 محسوس میشود مینامند و اینها از مالی گویند و اینها را نیز میگویند یعنی دانه کوچک نباتی که در مرض نیشاگر آرد طبع
 ذوق یافته میشود مینامند السبب اصل سبب بعد آن داخل شدن این تخم نباتی در جلد میباشد و سبب همین و
 قریب آن چرک آلودماندن جلد و شمرست و اینها کند بودن آب موسی یعنی موتراش است که سبب آن در جلد
 افزوت پیدا شده فعلی سبب قوی گردد و سرخی جلد حادث شود و گاهی از بد اعتیاطی موتراشان هرگاه موس
 مرض را تراشیده از همان تراشیدن شوچون آن موسی صحیح را برایشند و بسبب آن این تخم نباتی که از جلد برایش
 بر موتراش آمده در جلد صحیح داخل شود و متعدی گردد چنانکه شان امراض متعدیه است هم این مرض پیدا میشود و گاهی
 از زیاده غایب جلد این مواضع هم و اینها در کسانیکه پیش آتش زیاده کار میکنند چنانکه حال طباطبائی طعام جلد
 و غیره است زیاده پیدا میشود و هم از نوشیدن شراب این مرض زیاده میگردد و اگر چه این مرض مختص بر جلد است
 لیکن در عورت هم اکثر یافته میشود العلاج اول موها قریب موضع مرض را برایشند من بعد خشکیش را از شستن
 با آب گرم یا از مالیدن کدام روغن شیرین یا از صفا کردن ادویه ملینه جلد و در سازند تا راه رسانیدن دوا بمحل
 مرض ظاهر شود و سهولت دوا برسد پس اگر ورم در جلد زیاده باشد از سر نشتر زخم های خفیف پیدا کرده قدر
 خوات از آن بیرون آرند تا ورم کم شود و بعد سلوشن نامرسلور یعنی اصل کاشک نقره که اوده گرین تا پازره
 بست گرین در یک اوش آب حل کرده باشند بران طلا سازند زیاده نافع میشود و بعد تجلیل و تقیص ورم ادویه
 قاتله کریم صفت خور بران نهند مثل مرهم کار بولک یا آب کار بولک یا روغن کار بولک و املوٹ و
 همچنین مرهم بالوشن با سدر اچ ارم بای کلوراند یا مرهم کیلوت یا مرهم سلفر یا سلفید آملوٹ بران نهند یا مرهم
 کیلوت و مرهم کر یا زوت و مرهم سلفر هر دو احدیک جمع گرفته با هم خوب مخرج کرده بر آن نهند یا ابو دابره سلفر

تست کردن در یک اونس تخم کرم حیوان حل کرده بر محل مرض بالنده اگر در بعضی ضعیف باشد شکم پُر است و کتفین بر وقت
 جگر بای نو نشانند و هم درین مرض از نو نشانیدن فلز سلوشن یعنی لاکر آرستک نفع زائد حاصل میشود وقتیکه کتفین قسم
 پنجم یعنی کتفینای مثانه فوقانی هندی و سکون یابی مثانه تحتانی و کسرتون و فتح بای مثانه تحتانی و سکون الف است این
 مرض ذوات قسم کثیره است مثل نمپاسای کوز و غیره لیکن اینچاهم اولاد آن چند اقسام آن هستند اول آنها نمپاسای کوز است
 است یعنی نمپاسای که سبب آن بر جلد مثل تراشیدن مواز مراض حالت پیدا شود زیرا که آن سوراخ یعنی تراشیدن مواز
 مراض یا از موسی است و چونکه در این مرض سبب پیدا شدن که زوری و خشکی در موها اشعه را اس بطور شکیسته میشوند
 که صورت تراشیدن مواز مراض یا موسی پیدا میشود لهذا باین اهم نام کرده شده و حقیقت این مرض آنست که تخم نباتی
 مفت خود در غده مو که شعور در جرم شعور داخل میشود و سبب آن با غلیظ و یا بسبب ضعیف شدن با دقتی سبب شکسته میشوند و صورت
 مرض اینست که بر جلد سر جلد کجا بقدر چهار آتی و هشت آتی و یک رویه نشان بدور که از موها عالی بود پیدا میشوند
 چون نمپاسای کوز پیدا میشود که موها از بخار مراض ایشیده شده اند و قدری قدری از آنها باقی اند و بجز این ضعیف غلیظ و در غده موها غلیظ و در غده موها
 آثار میباشد و شاید که آنجا خشک نشود یا شور کو چاک بود باشد و هم بر این آثار در هر خشک نشود قریب مثل سوسه معلوم میشود و اول
 این آثار در بسیار ضعیف بر جلد اس پیدا میشوند من بعد رفته رفته مقدار آنها کثیر و وسیع میگردد تا آنکه جای کثیر را از
 جلد اس میگردد و در وسط آن فلک جلد کم و بر اطراف آن زیاد میباشد در این آثار که در خارج هم بود السبب سبب
 آن داخل شدن تخم نباتی در جلد است که از آن در غده موها داخل شود و چون بعد تنف شعرا از خوردن همین میسند تخم نباتی
 مذکور در اصل در جرم شعور دیده میشود و چون که تخمهای مذکوره در طول متصل است به بصورت شعور میشوند لهذا بنظر شکل صورت
 آنرا بخت انگیزی با هم برای کتفینون موسوم میسازند زیرا که برای کتفین در لغت نشان نمپاسای موسوم میسازند
 و کتفینون نمپاسای است و هم این تخم نباتی در سوسه که از بالای نشان دور پیدا شده میسازند یافته میشود اما آنکه
 تخم نباتی مذکور از کجا در جلدی آید پس غالب آنست که یا از هوای آید یا از بدن کسی دیگری بطور تعدیه و سرایت میسازد
 و سبب معین آن زیاد شدن چرک بر جلد و موهاست و هم سن طفولیت بر حدوث آن معین میشود و بعد
 پانزده سالگی بسیار ظلیل دیده میشود و این مرض در اطفال بسیار متعدی میشود چنانکه در مدارس و غیره هر جا که
 اطفال زیاد جمع میشوند این مرض بزودی سلطنت کرده عام میگردد و علاج در ابتدای مرض مادام که تخم
 نباتی بر جلد و قریب آنست این مرض سهل علاج است اما هر گاه مزمن شود و تخم مذکور اندرون غده با داخل و فائز
 گردد در ساندن دو داخل بود و باش تخم مذکور دشوار شود و علاج است و بدینوسیله در مدت دراز داخل میشود و اثر
 دوا ظاهر میگردد پس مادام که مرض در ابتدا باشد اول موهای سر را که گرد و قریب آثار مذکوره بودند تراشیده بالک
 آن شکم را درین طلا سازند از تخم سوسه یا لاکر یعنی بران از قلم مذکور طلا سازند زیرا که از استعمال ادویه مذکوره

در تمام امراض جلده
 در تمام امراض جلده

چون درم غارند جلد پیدا میشود بسبب آن این تخم نباتی میزد و لیکن گاهی بعد زوال درم هم دیده میشود که قدری
 مرض باقی است و باز عود میکند لهذا باید که بعد زوال مرض و درم کار بویاک ایست سفید رنگ یک پرام همراه تخم اونس
 گلپسرن اگر طفل قوی و هفت هشت ساله بود یک اونس گلپسرن اگر طفل ضعیف و کم از هفت سال باشد حل کرده
 در تها بعد صحت هم بر جلد زاس طلا سازند تا مرض از عود نکند و هرگاه موها روئیده بخوبی دراز شوند آن زمان استعمال این
 دوا را ترک کنند اما این تدبیر وقتی جائز است که آثار مذکوره صغیر المقدار باشند تا ورم آنجا قلیل و صغیر در جلد پیدا شود
 اما اگر مقدار آنها کثیر و وسیع بود درین وقت تا پیرش این است که موهای تمام سر را از مو تراش تراشید الا اگر سفید در آن ایست
 قوی که در آن سفید کچمه یا چهار حصه آب ساده حل کرده باشد گرفته پارچه آن تر کرده کیفیت متصل بر جلد سر کنند
 و در ایام طرب دارند یا در سلفیذ افلاکم که آب مطبوخ آن یک و کبریت است پارچه تر کرده هفت روز بر سر کنند و اگر سبب تخم
 تخم مذکور در غده های شعاعین تدبیر هم فایده ظاهر نشود درین وقت آنچه موها که بر آثار مذکوره و هم قریب اطراف آنها بوده
 باشند آنها را از کلبتین نغف کرده دهند زیرا که از تدبیر سابق آنچه تخم مذکور در جلد بود یقیناً مرده باشد و لیکن آنچه در غده با باشد
 باین جلد همراه موها خارج میشود و بعد آن زیاد شدن مرض ممنوع میشود و صحت حاصل گردد و اگر نغف شعاعین صغیری
 و اضطراب طفل ممکن باشد این دوا را با استعمال زرد صفت لاکه پیتی یک پرام نو تپای کلون جیل کرن مازوی بسنجق
 یک پرام همراه واسلین که یک اونس بود همه را خوب حل کرده بر وسط آثار مذکور طلا و او بر اطراف آنها ضماد استعمال نمایند
 تا بسبب آن مرض از زاید باز ماند یا عرض آن این دوا را با استعمال زرد صفت کار باک ایست سفید یک پرام
 کبریت صاف سه پرام تلکو بودین سه پرام واسلین یک پرام همه را خوب با هم مخلوط کرده در وسط آثار مذکور یک پرام طلا
 زیاد و ضماد سازند که از آن مرض از زاید عود ممنوع شده زائل میشود و قنقار قسم دوم آن شینیا سر سنیبا که
 سین هم و سکون رای هم که صغیرین همه و کسرون و سکون یای مثانه تخمائی و فتح تالی مثانه فو قانی هندی و سکون
 الف است و آن لفظ لائن است یعنی چیزی که منبسط شود مثل موج آب را که هرگاه در آن چیزی لقبیل افتد و اطراف
 غلیظ باشند و چون که درین مرض این حالت یافته میشود لهذا آنرا باعتبار صورت آن باین اسم موسوم ساختند زیرا که
 درین مرض اول جایکه تخم نباتی مذکور در جلد داخل میشود ورم صغیر پیدا میگردد یا فشارش من بعد مقدار آن بسبب تشنگی
 تخم مذکور از خاریدن کبیر و وسیع میشود و کیفیتش اینست که هرگاه تخم نباتی در جلد داخل شده ورم پیدا میکند بسبب ورم تخم
 آنجا که در وسط است و اینجا ورم زیاد میشود و میبرد و آنچه تخم یا از تخم مذکور پیدا شده بودند بر اطراف آن قنقار و بر همین
 منوال همیشه شدت و کثرت و قوت این هر روز بر اطراف آن بیامد و بسبب آن مرض منبسط میشود و اطراف آن غلیظ
 زیاده و در وسط آن جلد رقیق میشود و قریب بحالت جلد صحیح میرسد و فقط خشک رقیق در وسط آن بیاید و چون بر
 آنجا که آن نظر کنند بجز حر و یا آبلغای که کجا پیدا یافته میشود لهذا قنقار آنرا هر چند سر سنیبا و کبیرین میگفتند و بعضی آنرا

قسم دوم شینیا سر سنیبا که قنقار است

قویای نامند و درین مرض اول در قطعه کوچیک جلد بدن قدری سوزخی و ورم و سوزش و خارش در جلد پیدا شده
 بالای آن بشور خرد دیده میشود من بعد بر سرهای این بشور آبله خرد پیدا میشود و من بعد این بشور آبله با سوسم
 میشود و برکناره های آن سوزخی می ماند و بعد آن باز درین سوزخی بشور پیدا میشود و بعد آن انجامش مثل بشور سابق
 میشود و در همین منوال این مرض منبسط میگردد و آنچه اول شرح شده بود قریب صحت می آید و سوسم رقیق بر آن پاشیده
 و همچنین این مرض رفته رفته وسیع شده بر اکثر جلد بدن شایع میگردد و اگر چه عروصه تمام جلد بدن ممکن است لیکن اکثر آنرا که تا همین
 و سرب و فنجین زیاد میباشد و بر سینه و شکم و گاهی بر وجه هم دیده میشود خصوصاً کسانی را که در مرض خینی یا تانوس
 مبتلا باشند و لهذا اکثر هر دو قسم مرض در شخص واحد مجتمع بهم یافته میشوند و در قوم هندو اکثر بر محل کمر و سرب و فنجین و
 سینه و شکم صدمت میکند و در اهل ولایت انگلستان بر محل جانب زیاد میشود و این مرض در فصل بهار و تابستان زیاد میشود
 و خارش و سوزش آن فصل حار و رطب زیاد میگردد و چون فصل سرد آید هوا سرد و خشک شود اعراض آن کم میشوند و فقط
 بشور خرد بر اطراف آن و سوسم رقیق بر آن باقی بماند و صحت و سوزش و خارش بر طرف میگردد و چون هوای مشرقی
 وزو ادیت در قویا پیدا میشود زیرا که تخم نباتی از هوای رطب بالیده و قویا میگردد و هم در هوای مذکور جلد بدن از
 فصول و موی که همراه عرق در آن می آید بخوبی در هوا جذب میشوند و از آن جلد صاف نمیشود بلکه رطب میماند و لهذا
 در ملک مهار رطب مثل هندوستان و ملک برهما و چین این مرض زیاد میشود و در ملک بارو کم و بعد بخت اعراض قویا
 رنگ جلد جانی که تابیده قویا میگردد زیرا که بعد زوال ورم رنگ آن در جلد باقی بماند سبب اصلی آن داخل
 شدن تخم نباتی در جلد بود که تخم مذکور را زراعی گویند و در قسم اول مذکور شد زیرا که هرگاه آنچه سوسم بر اطراف
 قویا که محل صدمت است میباشد هرگاه آنرا گرفته بپزند از خوردن و بین در آن هم مذکور یافته میشود و سبب همین بر آن
 فصل بهار و تابستان است پس رطب و خشک ساختن آن چنانکه اکثر هندو رنگ رطب را بعد غسل بدن و
 خشک کردن بر بدن می اندازند و اینها چرک آورده مانده جلد را مالیدن جلد بدن وقت غسل است تا جلد بدن که مثل
 چرک است زائل شود و جلد جدید صاف پیدا شود و هم کمزوری خون و ته خوردن افتد و سبب است چنانکه حال فقر او
 محتاجین و مقیدین میباشد و لهذا این کسان را هم زیاد این مرض عارض میشود و این مرض هم از امراض متعدده
 است که از یکی بد دیگری میرسد العلان هرگاه عاودا کیوت باشد و از خارش ورم و سوزشی زیاد و پلینه باشد
 درین وقت اول تدبیر از آله ورم و اطفای حرارت نماید بانکه سر که خالص آب ساده با لثا صفا آسیند بر آن طلا سازند
 یا لاکر پلنبای و اطلوت که آنرا گلارژوشن گویند طلا سازند یا کاسنگ نقره و جگرین در یک ادیس آب ساده حل کرده
 طلا سازند و چون ورم بر طرف شود بر آن ادویه که قائل و فاکنده این تخم نباتی اند و در قسم اول مذکور شد با سوسم
 آرد العنجال مرهم پاشی ایو و آسیند و سوسم که بر آب لثا صفا نقره مذکور کرده بر قویا مالند لیکن هرگاه در جای صغیر القدر

قسم اول است که در آن درم زیاده منتهی بپرونی جلد متعلق گشته در طوبات خلیفه از فدی که شریک پیدا شده
 جاری میماند سوای آن فرقی بین آنها نمی توان کرد السبب آنچه سبب در قسم اول نوشته شده انجام هم میباشد
 علاج قسم اول فرایند و چون که در اینجا درم زیاده میباشد که تا آنکه سلسله یعنی اول کاسک تقو را از ده
 تا پانزده گرم در یک اونس آب ساده حل کرده بر محل مرض طلا سازند تا درم کم و زخم خشک شود من بعد آنچه در
 فاکتور و مفیضه تخم نباتی که در در فصل سابقه نوشته شده اند آنها را با استعمال آن رند کنند که قسم چهارم شیار رسک و طلا
 بفتح و او و سکون رای صله و کسر سین جمله و سکون کاف و ضم الف و سکون و او و فتح لام و سکون رای و سکون
 مبدل لون جلد که آنرا بفرنی بهق ابيض گویند و گاهی آنرا پترای از زور رسک اول میگویند زیرا که از آنهم
 رقیق مثل پترای از زبری آید و فی الحقیقت این مرض در پترای میگویند که طبقه بالای درم یعنی اصل جلد
 دهان رنگ پیدا میشود حادث میگردد و بسبب آن رنگ اصلی در بعضی کم و در بعضی زیاد میشود و این
 مادام که حادث یعنی اکیوت است در جلد قدری غلظت و ارتفاع و سُرخی پیدا میشود و با غارش قلیل میباشد و از
 خاریدن سبوسه رقیق از آن جدا میگردد و چون که آنیک یعنی خیف الاعراض شود غلظت و ارتفاع جلد
 زائل شده فقط تغییر لون باقی میماند و از خاریدن سبوسه سفید رنگ از آن جدا میشود و در سفید پستان این
 مرض اکثر بر سینه و ساق پایافته میشود با جمله جاییکه فلانل میپوشند آنجا زیاده میباشد در قوم هند و اکثر سکنین
 بلاد هند بر خضاره با و بالای گردن و سینه زیاده حادث میشود و اکثر اول جابجا بر جلد بدن مثل قطرات
 آب پاشیده حادث میشود من بعد همه بکذات شده قطع واحد وسیع کبیر میشوند و گاهی مشابه با آن شک
 و گاهی مشابه با داغ برص در جایهای متفرق از جلد یافته میشود و فرق بین آنها آنست که درین قسم غارش
 و جدا شدن سبوسه رقیق ضرورت بخلاف داغ آن شک و برص که در آن هر دو این علامت میباشد
 و این مرض بعد حدوث خود گاهی چند روز و گاهی زیاد مانده دفع میشود و گاهی تا آخر عمر میماند السبب
 چون بخورده بین بر بینند در سبوسه این مرض تخم نباتی یافته میشود که آنرا نباتی گویند و این تخم نباتی
 خود که در سبوسه یافته شود می نامند و این سبب قریب است و از اسباب معینه آن لیمت جلد و هم در اصل
 بودن جلد است و هم کمزوری جلد سبب معتد این مرض است و اینها پوشیدن لباس رطبت آن زمین است هم از مرض
 سهل پیدا میشود خصوصاً در عورات و هم از فساد حال هم چنانکه وقت کمی باز یادتی در و حیض هر گاه کم و در
 وضعف پیدا میشود این مرض حادث میگردد و علاج آنچه فاکتور و مفیضه تخم نباتی است آنرا درین مرض به
 استعمال آن رند و ایضاً باقی پوسلیت سودا چهار درام با گلیسرین که یک اونس باشد همراه آب کشیده صاف
 کشش اونس باشد و آنرا بافت (انگریزی) ژستیل و او میگویند خوب حل کرده بر محل مرض طلا سازند و خوب

بسیار درم است

و اصل شده در طول زمانه چنانکه در میان بود یا یوریا یا یوریک الیها از خارج شدن در بول بازمانده در خون مانده بگذرد
 دوران خون در مانع رسیده بر نسبت عصب ازیت پیدا میکنند و ازیت مذکوره بزرگتر ریشه های عصبی در جلد
 حکم پیدا میکنند و گاهی اصل موذی در خون نمیشد بلکه در عضوه گیر بود مثل ترشی یا پاریح معده که در معده باشد
 و نفس ازیت معده از آن بزرگتر مشارکت در دماغ رسد و از آنجا بزرگتر ریشه های اعصاب بطور کیفی گشتن در جلد
 می آید و گاهی از ذویت حمل بطور این کس ازیت بدماغ رسیده از آنجا توسط اعصاب در جلد می آید و گاهی از فساد
 رحم و ادوری هرگاه قلت یا احتباس طمث یا جریان حیض با درد و ازیت بود یا کثرت جریان حیض باشد هم ازیت
 بطور این کس حکم عام در جلد پیدا میکند و مراد از ریف کس همین است که اول ذویت از محل درونک اصلی بدماغ
 رود و از آنجا در عضوه دیگر شکر می آید و گاهی از بند شدن جریان حیض که در سن یاس بند شود هم ازیت در جلد پیدا
 میشود بطور این کس حکم در جلد بدن پیدا میکنند و گاهی در سن پیری بسبب رقیق شدن جلد پرورش می شود
 عام پیدا میشود زیرا که از بارکاب شدن جلد کناره های اعصاب از طبقه بالای جلد قریب تر میشوند و بسبب آن از
 حرور خارجی زیاده متاوی می شوند و گاهی حکم عام بسبب رسیدن سردی بجلد بدن خصوصاً وقتیکه لباس را از
 بدن جدا میکنند زیاده از آن فزین سابقه میشود و خاصه در فصل سرما این امر زیاده موثر میشود هرگاه لباس
 حار کسی کم پوشیده باشد و شاید بسبب این حکم آن باشد که چون از رسیدن سردی بجلد در ورعرق از جلد بند
 میشود پس خون زیاده بکناره های اعصاب مجتمع میماند و از آن ذویت پیدا میشود و گاهی کلام سبب حکم عام
 ظاهر نبودن وقت گمان کرده میشود که از ضعف دماغ و تخلع و عصب حکم پیدا شده اما سبب حکم عضوه خاص
 پس بدانکه از جمله حکم های خاص عضوه که بقعد است و آن اکثر از پیدایش کرم صغیر در معده مستقیم و گاهی از بواسیر
 و گاهی از انواسیر بقعد و گاهی از درم مزمن میوکس میبرن محقر و گاهی از بند شدن حیض و گاهی از خوردن طعام روی و
 گاهی از حرارت فصل و گاهی از زیاده نشسته کار کردن چنانکه حال زرگران و عوران است و گاهی از مرض بودن در
 دراز و از آن ضعیف شدن هم حکم بقعد پیدا میشود و هم از انجمه حکم خرطیه انشین است و اسباب آنهم عینه اسباب حکم
 بقعد میباشد و اکثر تولد کرم صغیر و معاسیب آن هم میباشد و هم از انجمه حکم غلفه است که بر سردی میباشد و این
 مرض کسانی را میشود که خفته میکنند و سبب آن مستغن و فاسد شدن میوکس میبرن اندرون غلفه بود از فساد
 داشتن آن پس از فساد آن حکم غلفه پیدا میشود و هم از انجمه حکم دهن مجری بول است و آن اکثر عورات و
 اطفال را عارض میشود و از آن صاف داشتن مجری بول و هم هرگاه مجرور مثانه یا کرده بود این حکم خاص پیدا
 میشود و با بول از ذویت میوکس میبرن کرده و مثانه و مجری بول این قسم حکم پیدا میشود و هم از انجمه حکم اندرون غلفه
 است که در و عینه پیدا میشود و آن اکثر عورات قریبه المعده در و حیض پیدا میشود و هم وقت اوائل حمل

و مراد از ریف کس

و گاهی بعد از ادریت و گاهی از سپید شدن کرم خورد و معاد گاهی از پواسیر المقصد و گاهی از وسیع شدن عروق قرن دوم
هم میشود و با بجمه باید دوست که از نفس حکم بخورند و خارش قلیل دیگر تخیر در جلد پیدا نمیشود لیکن چون بسبب خارش جلد زخمی
از خار بدن بر جلد سرخی ظاهر میشود بعد در آن سرخی شور پیدا میشوند و چون بعد بروز فور آنرا میخارند از خار بدن
سرمای شور شکسته قدری خون برآمده بر سر پای شور شک میگرد و در آن خشک نشسته صغیر المقدار حواش شده
بعد خشکی ساقط میشود اما ازین علامات باید که حکم را بر من دیگر نه منبت است که علاج عام حکم عام
آنست که اول سبب مرض را دریافت کنند اگر از فساد خون و آمیزش صفرا یا یور یا یایورک آید باشد مسهل
دهند و مدرات بول و عرق نوشانند تا خون صاف شود و اگر از بهضمی یا فساد معده و اسهال باشد درین وقت هم
مسهل دهند و ادویه قاطع عمومیت معده و مغلل یا ح نوشانند و اگر از ضعف و کمزوری عصب باشد ادویه مقویه
عصب مثل فاسفورک آید یا زنگ فاسفاید یا سیربانی پو فاسفاید افلام یا پار شیش کیمیکل فو دیانان تک سیر
یا سم الفار و مرکبات آن خصوصاً الکل آرسنیک نوشانند که ازین دو درین مرض فوائد کثیره حاصل میشود و در جلد
اقسام حکم عام ادویه آرام دهنده به دماغ و عصب مثل افیون و مارفیا و مرکبات آنها یا پالی ذریت کلورل یا زیند یا
یا اکثر آنکه همک یا اکثر آنکه پالی سائس حسب مناسب نوشانند لیکن چنانکه حکم بسبب آمیزش صفرا
در خون بود آنجا ز نهار افیون رانه دهند که آن مانع خروج صفرا از جگر است و ایضا غنیل کنانیدن از آب بیکرم
برای حکم عام مفید است اما باید که حرارت آب زیاده از نود درجه یا نود و پنج درجه بحساب امتحان تهرما میتر نباشد
و اگر درین آب ادویه که از قسم تمک و کمار اند یا میزنده مفید تر بود مثلاً سهوا که صاف دوسته او نش در نود آثار آب بیکرم
حکمرده از آن غسل کنانند یا سودا کار بناس که از دو او نش تاده او نش بود در نود آثار آب بیکرم حکمرده از آن غسل کنانند
و ایضا له سلفانیذ پاش از دو او نش تا چهار او نش همراه آب بیکرم که بر وزن سابق بود حکمرده از آن غسل کنانند یا
میور یا تمک آید یک او نش در نود آثار آب بیکرم حکمرده از آن غسل کنانند یا تا شرمیور یا تمک آید یک او نش
در نود آثار آب بیکرم حکمرده از آن غسل فرمایند و باید دانست که هر جا حکم از آمیختن صفرا با خون بود در آن غسل کنانند
از آبیکه در آن ناسترمیور یا تمک آید محلول باشد یا در نافع میشود زیرا که بتدریج غسل جلد در خون داخل شده چون
مقدار کثیر آن در جگر میروند از آن فائده حاصل میشود و در حکم عام مثلخ سوای علاج سابق این دو از زیاده نافع
میشود و با سیربانی یا کیمیکل یا فاسفورک یک درام هر یکس یعنی سهوا که صاف یک درام در کلاب قسم اعلی هشت او نش
حکمرده بر بدن طلا سازند ایضا له سرکه و آب ساده یا ناسترمیور بر جلد طلا سازند ایضا له آب لیموی کاغذی و آب ساده
یا ناسترمیور یا هم آمیخته طلا سازند ایضا له شیره مغز بادام تلخ آب ساده گرفته بر جلد بدن ضار و سازند و در حکم عام
سراسر حکم مثل فطاعل نهار شور که از آن حکم زیاده میشود و در حکم خاص مقصد هم فطاعل نهار شور که از آن سبب

در حکم عام

گرم ما باشد فطره کواشیا باروغن تارپین یا آب گرم و نمک بعد فراغ از بیت الخلا بذر لیه زراقه در معارسانند و اگر در جلدیه
باشد علاج خاص آن نمایند و اگر زورم فزمن مقعد باشد یک دوز لوبر محل در معده پانته و از آب مطبوع پوست
خشخاش بر مقعد تکبیر سازند همچنین از هر سبب که باشد علاجش نمایند و اگر بعد جمله علاج هم مرصن باقی ماند درین
وقت اول از آب گرم در مساحتی که دهنده نامعاصات شود بعهده افیون خالص دوسه گرین یا شکر اوپیا
دوسه قطره باب تطیل که از چهار دژام تا یک اونس بود حل کرده بذر لیه زراقه در معارسانند منطیدست و ملاک درین سکر
و آب ساده بالناسف درین قسم هم بر مقعد مفید بود و نمک ساهوشن باقی کلوراید یا سیدراج ارم هم طلا کردن
بر مقعد نافع است اما اگر با حکم مقعد جمله مقعد هم شقی شده باشد استعمال ساهوشن مذکور غیر جائز خواهد بود زیرا که
درین صورت از ان دور شده بود در محل مقعد و قلل در دهان پیدا خواهد شد و هم افیون محلول با آب شکر اوپیا
بمراه آب ساده حل کرده بر مقعد طلا کردن نافع است و گاهی پارچه نازک صاف در لاکر پنبه ای یا ایشیشیخ از لکوت
تکرده بر مقعد نهاده بستن هم زیاده مفید میشود که از ان سبب سکر و بیسه هر دو آرم حاصل میشود و ایشیا مالین
مرهم کراسوت یا مرهم کالیوکا ایشیشیخ نافع است و در حکم خراطبه انیشین آنچه در حکم مقعد نوشته شده با استعمال آن
و خاصه درین قسم حکم از لکرمونین طلا کردن منکر کمپو نژو بنزوا این زیاده مفیدست و در حکم غلغله و کر از آب گرم غلغله ما
صاف کردن و بعد تصفیه روشن رنگ سفاس با افیون محلول آب یا هر دو را با هم آمیخته بر محل حکم غلغله طلا کردن
نافع است و در حکم دهن مجری بول نگاه در دهن ان تا بالغ بود اول محل مرض را از آب گرم بشویند و بعد لاکر پنبه ای
و یا ایشیشیخ از لکوت یکسره همراه آب ساده که هشت حصه آن باشد آمیخته از ان دهن مجری را بشویند و هرگاه
در اطفال باشد پس اکثر سبب آن تولد مجر در شاه میباشد و علاجش خارج جبر لوبکین برای شکین حکم سوذا کار بناس دوسه
گرین همراه بول و اگر که از دو دژام تا یک اونس باشد مکرر نوشانیدن مفید بود و هرگاه سوزش یا حکم مجری بول در دهن
هم باشد همین دوارا بنوشانند و هرگاه درین قسم حکم در عورت بالتمه جوانان باشد یک دوز لوبر فرج قریب مجری
بول چسپانند و بعد آن از آب پوست خشخاش تکبیر سازند و اگر ازین هم حکم بر طرف نشود پارچه صاف
لاکریلینهای دژیا ایشیشیخ و افیون محلول آب که هر دو بالناسف باشد تکرده بر محل مرض نهند و در حکم فرج قریب
علاجش در امراض نسوان مذکور شده اما باز گفته میشود که درین جا هم ضرورت است که اول شخص سبب فریاد من بعد
باز آن که کوشش کند اگر لائق دفع باشد اما اگر سبب مثل حمل باشد درین وقت محض بر نوشانیدن او و بی آرام
دیده مثل هایسیدریت کلیدل یا شکرهای سائس که کثافت را نماید و اگر ترش یا طوبت غلیظ منعی در دهنه زیاده بود آب
آبک بذر لیه زراقه در دهنه رسانند و اگر سبب گرم امعا یا بواسیر مقعد یا بواسیر فرج حکم پیدا شده باشد علاج
عام آن نمایند مثل اینکه از آب گرم ساده بشویند یا از آب گرم که شب باقی سه چهار گرین در آن حل کرده باشد بشویند یا